

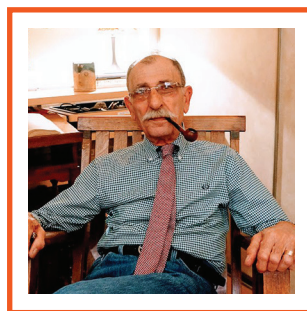
# نگاهی بر نهاد «آینه» در عرفان ایرانی

امیل ژوزف

گلندل - ۲۳ دسامبر ۲۰۱۶

آینه، این شگفت‌انگیز ساخته‌ی آدمی، از دیدگاه صوفیان راستین ناب‌ترین وسیله‌ی بازتاب زیبایی ابدی خداوند و قر و شکوه بی‌کران او است. انگیزه‌ی بازشکفتن رازهای نهفته در آینه نویسنده را بر آن داشت تا کارایی آن را در آثار اندیشمندان و چامه‌سرایان و بزرگان عرفان ایرانی جست و جو کند. پس، تا آن‌جا که در توان بود، از پژوهش‌های استادان عرفان اسلامی، از آن جمله Annemarie Schimmel و Raynold Alleyne Nicholson

در این نوشتار بهره‌برده شد.



Annemarie Schimmel مفهوم نمادین آینه را در چامه‌های بزرگان عرفان در یک جمله این چنین روشن می‌نماید: «پس، جهان هستی نه تنها نمایانگر عشق الهی است بلکه نمایانگر عشق ابدی خداوند به خود او است. خداوند جهان هستی را از آن رو آفرید تا زیبایی خود را در آینه هر آنچه که می‌آفریند به چشم ببیند». در روزگاران دیرین، آینه از آهن ساخته می‌شد. آهن را تا آن اندازه پرداخت می‌نمودند تا نگاره آدمی یا چیزها در آن نمایان گردد. آینه، در ادبیات سنتی ما به ویژه در افسانه‌ها و داستان‌سرایانها نقش بسزائی دارد. نمونه‌ای از این جمله «اسکندرنامه» است. نمونه کهن دیگر در اشاره به «آینه اسکندر»، داستان عاشق پیشگی او است<sup>۱</sup> به سبک نگارش قرون وسطی از نویسنده‌ای بی‌نام و نشان که نسخه خطی آن در کتابخانه شخصی استاد سعید نفیسی در تهران نگاهداری می‌شود.

آنچه روشن است این است که پیش از اسکندر آینه وجود نداشت. نظامی گوید این اسکندر بود که فرمان داد تا خدمتگزاران از طلا و یا نقره آینه بسازند. آنان نتوانستند این خواسته او را برآورند تا آن‌که آهنگران آهن را گداختند و پرداخت دادند و آینه ساختند. در پیوند با آینه اسکندر سخن بسیار است از این جمله گفته‌اند که

۱- Minoos Southgate «اسکندرنامه» برگردان به انگلیسی ۱۹۷۸

آینه را ارسطو برای اسکندر ساخت<sup>۲</sup> «تا از اوضاع فرنگ آگاه شود» ولی گفته نظامی در پیوند با ساختن آینه و اسکندر بیش از دیگر نسبت‌ها، چون آینه جهان نما و غیب نما، که چامه سرایان ما در سروده‌هایشان آورده‌اند درست می‌نماید. حافظ می‌گوید:

من آن آینه را روزی به دست آرم سِکندرِ وار / اگر می‌گیرد آینه آتش زمانی، وَر نمی‌گیرد<sup>۳</sup>

این چامه برای نخستین بار در سنه ۹۹۴ هجری قمری در نسخه شادروان ستایشگر آمده است. نخستین رمز این نسخه «ستا» است. از یک سو، آتش در این چامه اشاره به ساختن آینه دارد، ولی آینه‌ای که حافظ از پی ساختن آن است ذوب نمودن دل سخت و آهنین معشوق است. حافظ با گفتاری پرشور و آتشین از پی ساختن آینه‌ای است تا شاید آتش عشق در دل معشوق نیز زبانه کشد. از سوی دیگر، هر آنچه از این چامه بر می‌آید حکایت از این دارد که سراینده امیدی به سرانجام این عشق ندارد، ولی کماکان او بر آن است که دل را صفا بخشد، حال چه عشق خداوندی در آن خانه گزیند و یا نگزیند.

افزوده بر داستان عاشق پیشگی اسکندر افسانه دیگری نیز به او نسبت داده می‌شود. گویند، هیولا ماری مردمان کشوری را که اسکندر بر آن حکومت می‌کرد به مرگ تهدید می‌نمود. هرگاه کسی چشم بر این هیولا می‌دوخت مرگ جزای او می‌بود. اسکندر آینه‌ای در جای بالائی آویزان کرد تا مار هیولا در آن بنگرد و بمیرد. گویند، این ترفند اسکندر مردمان سرزمین او را از مرگ رهانید. آینه دیگری که به اسکندر نسبت داده می‌شود «جام جم» یا «آینه جهان نما» است که سرانجام به گفته نظامی با «آینه اسکندر» یکی می‌گردد. در پیوند «آینه اسکندر» با «جام جم» حافظ چنین گوید:

آینه سِکندر جام جم است، بنگر / تا بر تو عرضه دارد احوال مُلک دارا<sup>۴</sup>

آینه، از دیدگاه صوفیان، اشاره بر دلی دارد که تیرگی و زنگ گناه و لغزش بر آن حکمفرما است و نیاز به زدودن دارد تا پرتو عشق در آن نمودار گردد و نور خداوندی بر آن بتابد. حتی امروز، آینه زمینه‌ی سخن دلخواه صوفیانی است که می‌کوشند به پیروان خود بیاموزند چگونه آینه دل را می‌بایست پرداخت داد و از این راه زنگ و گرد و خاک اندیشه‌های بد را از آن زدود. صوفیان گویند حتی یک نفس لگه بر آینه پرداخت یافته دل بر جای می‌گذارد. مولانا تاکید می‌کند که کس نباید در آینه‌ی عشق از خود دم بزند، چه بیم آن رود که آینه‌ی نهاد خود

۲- دیوان حافظ، نشر «بوته» تهران ۱۹۹۸، رویه ۱۸۱

۳- دیوان حافظ، نشر «بوته» تهران ۱۹۹۸، چامه ۸، رویه ۱۴۵

۴- دیوان حافظ، نشر «بوته» تهران ۱۹۹۸، چامه ۵، رویه ۵

را از کف دهد. نهاد اصلی اشاره‌ای است به «بازتاب زیبایی خداوندی» در آینه دل :

در رُخ آینه‌ عشق زخود دم نزنیم مَحْرَم گنج تو گردیم، چو ویرانه شویم<sup>۵</sup>

## ۲ - عشق و آینه

در چامه سرایی عرفان ایرانی، عشق، همواره مرکز اندیشه چامه سرا است. دل آن جانی است که عشق در آن خانه گزیند و از همین جا اشاره به همبستگی عاشق و معشوق در عشق سرچشمه می‌گیرد تا بازتاب آن در آینه نمایان گردد. از این رو دل را می‌بایست همچون آینه آهنین تا آن اندازه پرداخت داد که جز زیبایی معشوق بازتاب دیگری در آن نقش نبندد. از این چنین عشق می‌توان به چند گونه یاد کرد: عشق دنیوی، عشق مینوی، و یا هر دو با هم. نقش آینه را که می‌توان در یکی از شاهکارهای نمادین در ادب پارسی برشمرد و آن داستان دلنشین «یوسف و زلیخا» ی جامی است. جامی داستان این عشق حماسی را با چامه‌های زربافت می‌سراید. نه تنها زبان پارسی بلکه ادب پارسی دینی بزرگ به سراینده این اثر بی‌همتا دارد. نتوان گفت آینه‌ای که در این داستان به یوسف ارمغان می‌شود تنها از آن رو است که او بازتاب زیبایی چهره خویش را در آن بنگرد، چه در این داستان، نگاره یوسف نه تنها نمایانگر عشق زمینی بلکه بازتاب نگاره زیبایی الهی، معشوق ابدی است، به کمال. برای صوفیان راستین، پرداخت دادن دل بدین چم است که از آن پس دل جز زیبایی معشوق ابدی بازتاب دیگری را پذیرا نبود. از آن روی که در این نوشتار کوشش بر آن بوده است تا کاربُردی داشته باشد و کانون آن بر پایه سروده‌های یکی از بزرگان عرفان ایرانی، مولانا جلال الدین محمد، بنیان نهاده شد. ولی از آن جایی که لازم می‌بود نشان داده شود که زهروان هرگاه از نیروی عشق الهی بهره‌مند می‌گشتند چگونه راه دشوار عرفانی را می‌پیموندند از چامه‌های دیگر چامه سرایان عرفان ایرانی نیز یاری گرفته و نمونه‌هایی آورده شد. نظامی نیروی عشق را در «خسرو و شیرین» این چنین داند:

فَلْکِ جُـز عِشْقِ مِحْرَابِی نَدَارِدَ جَهَانَ بِي خَاكِ عِشْقِ آبِی نَدَارِدَ<sup>۶</sup>

## ۳ - آینه، نمادی از عشق زمینی و عشق عرفانی

سروده‌های مولانا جلال الدین محمد، همانند دیگر عارفان چامه سرا که از عشق عرفانی سخن گویند، برای بیان عشق الهی از هر نماد، از هر نگاره، استعاره، از روزگار و مردمان کوچک و بازار یاری می‌جوید. می‌توان

۵ - «کلیات شمس»، «دیوان کبیر» بدیع الزمان فروزانفر، جلد ۴، چامه شماره ۱۷۲۷۴، رویه ۱۵

۶ - «خسرو و شیرین»، نظامی، رویه ۴/۱۴۳

گفت که چاه‌های این دسته سرایندگان گواهِ پیوندی است آینه وار از عاشق و معشوق در عشق. از دیدگاه صوفی، استعاره آینه وسیله است که می‌تواند او را به واقعیت هستی خداوندی رهنمون گردد. به گفته دیگر، عشق زمینی نردبانی است برای رسیدن به عشق خداوندی. به زبان صوفیان، عشق زمینی یا عشق آدمیان، «عشق مجازی» و یا عشق تشبیهی است، در حالی که عشق الهی، «عشق حقیقی» و یا عشق راستین است. بدینسان، صوفی راستین آن کس است که با پاکسازی نفس و پالایش آینه دل از پی بسامان رسانیدن مَش خویشتن است تا از این راه به وجود خداوندی نزدیک شود. در چاه‌های مولانا نکته ای که بیش از پیش در خور توجه است این است که هر آنچه که در طبیعت به چشم آید ارزش نمادینی می‌یابد، از این جمله‌اند: آینه، خورشید، ماه، نور، آب، چهره آدمی و ..... این ویژگی به روشنی در «کلیات شمس» یا «دیوان کبیر» به چشم آید. برای نمونه، چهره آدمیان در این اثر بازتاب عشق و درد و رنجی است که هر آنکس که خواهان دیدن چهره خداوند است می‌بایست بر دوش کشد. در این دیوان دو چهره به ویژه بیش از پیش نیاز به ژرف نگری دارند: نخست شمس الدین تبریزی، درویشی سرگردان (گویا صنعتگر بود). Schimmel گوید: شمس الدین «ادعا می‌کرد که به معشوق رسیده است. ادعائی که، تا آن‌جا که می‌دانیم، هیچ عارفی پیش از او ننموده بود»<sup>۷</sup> دوم، صلاح الدین زرکوب (زرگر). مولانا گوید:

نیست در آخر زَمان فریادرس جز صلاح الدین جُز صلاح الدین<sup>۸</sup>

#### ۴- عشق آدمی سرچشمه عشق الهی

پس از ناپدید شدن ناگهانی شمس الدین، مولانا سرآسیمه از پی یافتن آینه (منبع الهام) دیگری افتاد. این رویداد مهم را Schimmel بدین‌گونه روشن می‌نماید: مولانا «پس از آن‌که معجزه عشق را تجربه نمود»، بار دیگر «آینه (عشق) را در صلاح الدین، مردی ساده دل، باز یافت، مردی که به تمام از هر آنچه دنیوی بود دست شسته بود، او مونس مولانا گشت و به او یاری داد تا بار دیگر خود گم گشته خویشتن را باز یابد»<sup>۹</sup>.

چو بینی روی او را دم مَرَن کندر آن آینه زیان باشد نفس<sup>۱۰</sup>

مولانا بر این باور است که عشق آدمی به راستی از عشق خداوندی سرچشمه می‌گیرد. از سوی دیگر، هرگاه چاه سرایان پارسی به طبیعت می‌نگرند بی‌گمان چهره خداوند را در آن می‌بینند. پس می‌توان گفت، جای شگفتی نیست که مولانا در سروده‌های خود چون سرچشمه الهام از آدمیان با نام یاد می‌کند.

As Through a Veil, Annemarie Schimmel, p. 85 - ۷

۸ - «کلیات شمس»، «دیوان کبیر» بدیع الزمان فروزانفر، جلد ۳، چاه شماره ۱۲۸۷۵، رویه ۸۰

The Triumphal Sun, Annemarie Schimmel, p. 85 - ۹

۱۰ - «کلیات شمس»، «دیوان کبیر» بدیع ارزمان فروزانفر، جلد ۳، چاه شماره ۱۲۸۷۸، رویه ۸۰

## ۵ - مولانا و شمس، نماد روح همگون

در پیشگفتار اثری پُر ارج از A. J. Arberry با برنام *Mystical Poems of Rumi*، که برگردان به زبان انگلیسی چهارصد سروده «کلیات شمس» را در بر می‌گیرد، به نکته برگرفته از Nicholson در «رومی، شاعر و عارف (Rumi, Poet and Mystic)» اشاره دارد. Arberry از زبان Nicholson در این اثر گوید: «جلال‌الدین در بیگانه‌ای (اشاره است به شمس‌الدین) چهره کامل معشوق ابدی را که برای مدت زمان زیادی که از پی یافتن آن بود بیافت. شمس‌الدین را به خانه خود بُرد و برای زمانی، نزدیک به یک یا دو سال، این دو از یکدیگر جدا نگشتند». سلطان وُلد، فرزند مولانا، شمس‌الدین را همسان خضر می‌داند که همراه حضرت موسی در سفر بود. در این جا لازم است به این نکته اشاره شود که صوفیان خضر را قدس نما یا راهنمای راه رهروان به سوی خداوند بر می‌شمارند. شاگردان مولانا ناخوشایندی خود را از پیوند مینوی استاد خود با بیگانه شمس‌الدین ابراز داشته، شوریدند. پس، شمس‌الدین به دمشق فرار می‌کند. مولانا فرزند خود را از پی او به دمشق روانه می‌دارد تا او را باز گرداند. ولی بار دیگر زبان حسودان به کار می‌افتد تا آن‌که شاید در ۱۲۷۴ میلادی آن مرد پُر از راز برای همیشه بی‌آن‌که اثری از خود بر جای گذارد ناپدید می‌گردد. دیری نمی‌پاید که مولانا در سروده‌های خود صلاح‌الدین را جانشین مهر و دلبستگی مینوی شمس‌الدین می‌گرداند. مولانا نیک از این نکته آگاه بود که بیان عشق به این دو یار را شاید خواننده چامه‌های او به نادرست عشق زمینی بداند و نه بیان مهر و دلبستگی مینوی، پس چنین می‌گوید:

عظیم نورِ قدیم‌سست عشق پیشِ خواص اگر چه صورت و شهوت بود به پیشِ عوام<sup>۱۱</sup>

پیش از این گفته شد که عشق مرکز اندیشه مولانا به شمار می‌آید ولی گه‌گاه به چامه‌ای از او بر می‌خوریم که به روشنی توان گفت سخن بر سر عشق است یا معشوق. نمونه‌ای از این دوگانگی در چامه زیر هویدا است:

همی جویم بدو عالم مثالی، تا اثرا گویم نمی‌یابم خداوندا نمی‌گویی کرا مانی<sup>۱۲</sup>

## ۶ - دل چون آینه

سروده‌های مولانا از جنبش دل و جوشش درون برآمده‌اند نه از وحی الهی. او خود آگاه است که این سروده‌ها پیش پا افتاده و همگانی نیستند. آن دسته از مردمان که با اندیشه او از نزدیک آشنا یند نیک می‌دانند

۱۱ - «کلیات شمس»، «دیوان کبیر» بدیع‌الزمان فروزانفر، جلد ۴، چامه شماره ۱۸۱۹۷، رویه ۶۶

۱۲ - «کلیات شمس»، «دیوان کبیر» بدیع‌الزمان فروزانفر، جلد ۵، چامه شماره ۲۷۰۴۴، رویه ۲۶۳

که «دیوان» او از آغاز تا پایان آینه‌ای است بازتابندهٔ زیبایی الهی. چامه‌های مولانا آبی سروده شده‌اند. شاهد بر این نکته گفتهٔ زیر است:

دل بی خود از بادهٔ ازل می‌گفت خوش خوش این غزل «گر می‌فرو گیرد دمش این دم ازین خوشتر زند»<sup>۱۳</sup>

افزوده بر این، دل پرداخت یافته می‌تواند بازتابندهٔ زیبایی دوست نیز باشد. برای آن که دل چو آینه درخشندگی پذیرد، تیرگی و لگه‌های هستی زمینی را می‌بایست با یاد دایمی از معشوق از آن زدود:

دلَم چون آینه خاموش گویاست      بدستِ بوالعجب آینه داری  
گـزـو در آینه بساعت بساعت      همی تا بد عجب نقش و نگاری<sup>۱۴</sup>

استعارهٔ عشق که پرتو آن در پیرامون دل مولانا چون آینه‌ای خاموش در گردش است با آن که خاموش است بازتاب زیبایی شگرف معشوق است. حتی آوای او طنین آوای دوست است و هر آنکس که گوش فرا دهد تواند شنید چه این آوا چو کوه طنین انداز است:

من گفتمش: «خود ما که ایم و این صدا گفتار ما      زیرا که که را اختیاری نبود ای مختار ما»<sup>۱۵</sup>

دیگر آن که «آینهٔ چینی» تشبیهی است از دل. در این استعاره دل همزمان مرکز الهام است و بازتابندهٔ زیبایی و نور خداوندی. سرزمین چین نقشی بنیادین در عرفان پارسی دارد: آینه، عروسکان رنگارنگ، و مانی نقاش نامدار چین از این جمله‌اند.

دل آینه‌سست چینی، با دل چو همنشینی      صد تیغ اگر ببینی، هم دیده را سپر کن<sup>۱۶</sup>

سخن کوتاه در این چامه اشاره‌ای است بر زیبایی، نور، بخشندگی، مهربانی، و همچنین خشم خداوندگار و جهان آفریده. همچنین مولانا گوید، نقش زیبا به چکار آیدت هر آن‌گاه که پیری فرا رسد و اشتیاق دیدن رخسار معشوق به جایی نرسیده باشد.

۱۳ - «کلیات شمس»، «دیوان کبیر» بدیع‌الزمان فروزانفر، جلد ۲، چامه شماره ۵۷۳۵، رویه ۱۰

۱۴ - «کلیات شمس»، «دیوان کبیر» بدیع‌الزمان فروزانفر، جلد ۶، چامه شماره ۵/۲۸۶۰۴، رویه ۵۰

۱۵ - «کلیات شمس»، «دیوان کبیر» بدیع‌الزمان فروزانفر، جلد ۱، چامه شماره ۴۰۳، رویه ۲۹

۱۶ - «کلیات شمس»، «دیوان کبیر» بدیع‌الزمان فروزانفر، جلد ۴، چامه شماره ۲۱۴۳۲، رویه ۲۴۶

نقشِ چین مَرَمرا چه کار آید؟ چون که بر زُخِ زِ عشقِ چین دارم<sup>۱۷</sup>

## ۷- آئینه روشن‌گر مفاهیم پنهان عرفانی

آئینه در «مثنوی شریف» کماکان چون کارمایه الهام نقش می‌آفریند. پس، می‌توان گفت که از دیدگاه عارف بزرگی چون مولانا آئینه پیشکشی است از معشوق به عاشقی که جز به دیدن زُخسار دلدار نمی‌اندیشد:

قافیه اندیشم و دلدارِ من گویدم مَندیشِ جَز دیدارِ من<sup>۱۸</sup>



نقش آئینه در ادب ایران زمین، به ویژه عرفان پارسی بیش از آن است که در این کوتاه گزارش بگنجد. نکته‌ای که بایسته است بدان اشاره شود این است که چامه سرایی برای بیان واقعیت نیاز به استعاره دارد، چه استعاره‌ها ابزار هستند که پرده از چهره‌ی پنهان زیبایی‌های جهان به یاری واژه‌های آشنا بر همه مردمان بر می‌دارند. دیگر آن که آئینه، این ابزار که همگان هر روز با آن سرو کار دارند از دیدگاه عارفان وسیله‌ای است مجازی برای آشکار نمودن نیروی خداوندگار، مهر بی کران و حتی خشم او. هر آنچه چامه سرایان عشق عرفانی ایرانی تبار را از دیگر عارفان برتر می‌دارد استادی آنان در واگذاری جوهر اندیشه آنان است با یک واژه به خواننده. با وجود آن که سروده‌های مولانا آتی است هر واژه واقعیت برتری را به همراه دارد. پس، هرگاه بتوان هر واژه را به درستی درک نمود یک واژه در برگیرنده‌ی بیش از یک واقعیت خواهد بود. مولانا نخستین عارفی نیست که به سرودن چامه‌های عرفانی پرداخت. پیش از او عارفانی چون سنائی و عطار، و همچنین پیش از این دو دیگر چامه سرایان و نویسندگانی بودند که ارزش‌ها و واقعیت‌های انسانی را در اثرهای عرفانی، حماسی و آموزشی به خواننده واگذار نمودند. آنچه مولانا را از دیگر عارفان برتر می‌دارد دامنه پهن‌آور اندیشه و توانایی بیان او است. در این نوشتار، که با شوق بسیار به زیور نگارش آراسته گشت، کوشش بر آن بوده است تا روزنه‌ای، هر کوچک، در پرده پوشیده‌ی نماد آئینه پدید آید.

۱۷- «کلیات شمس»، «دیوان کبیر» بدیع‌الزمان فروزانفر، جلد ۴، چامه شماره ۱۸۳۹۶، رویه ۷۷

۱۸- «مثنوی شریف»، مولانا جلال‌الدین محمد، نیکلسون، کتاب ۱، چامه ۱۷۲۷